

«تصمیم شتابزده» کمیته پیگیری یا شتابزدگی در جایگزینی حقیقت و حیثیت

مبارزات کارگری در ایران به‌مثابه‌ی یک مجموعه- همانند پیکر بیماری است که علی‌رغم پرداخت هزینه‌های سنگین و توانی روبه‌افزایش در جهت تداوم حیات، به‌لحاظ ارزش‌ها و تبادلات زندگی‌ساز و فرارونده، روزگار افسرده و دردبار و اغلب سترونی را از سر می‌گذرانند. از عوامل بیرونی که بگذریم [۱]، درونی‌ترین عامل این بیماری عدم تشکل پایدار و مستقل در محیط‌های کار (اعم از تولید یا خدمات تولید) است که به‌گونه‌های مختلف چهره می‌نماید. به‌طور کلی، ناهم‌راستایی واحدهای گوناگون در مقابله با صاحبان سرمایه (اعم از دولتی یا غیردولتی)، ناباوری طبقاتی، هراس از هزینه‌ی سنگین تشکل‌یابی، عصیان‌زدگی، نوسان فوق‌العاده شدید در ضرب‌آهنگ و شدت مبارزه و سرانجام رقابت شدت‌یابنده در بازار کار (که ناباوری و بی‌اعتمادی و تشکل‌گریزی را دامن می‌زند) چهره‌های مختلف اما- بارز پیکر بیمار مبارزات کارگری را نشان می‌دهد، که همگی از نبود تشکل پایدار و مستقل در محیط کار نشأت می‌گیرند.

بنابراین، تلاش در راستای علاج این بیماری دردبار و مهلک (یعنی: تلاش در راستای حذف و رفع موانع تشکل‌یابی مبارزات کارگری) اساسی‌ترین و ضروری‌ترین و انقلابی‌ترین کنش و چالشی است که در شرایط کنونی فعالین مبارزات کارگری و هم‌چنین فعالین جنبش سوسیالیستی می‌توانند و می‌بایست بدان بیندیشند و عمل کنند.

براساس چنین شرایط و ضرورتی بود که «کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری» با تکیه به چند هزار امضاء در برهوت بی‌سازمانی فروشندگان نیروی کار (با تصویر کوهی سترک و ریشه‌دار در مبارزات کارگری از خویش) قد علم کرد و موجودیت خود را به‌رفع موانع تشکل‌یابی مبارزات کارگری مشروط نمود. بنا به‌امکانات انکشاف نیافته در مبارزات و مناسبات کارگری، به‌درستی چنین توقع می‌رفت که «کمیته پیگیری...» در گسترش کمی- کیفی ارتباطات ملکولی- محفلی‌اش (یعنی براساس رابطه‌ی رفیقانه، آموزش‌گرانه، تشویق‌کننده، و سرانجام سازمان‌پذیر و باورآفرین) ده‌ها نهاد یا اصطلاحاً هیئتی را سازمان بدهد که هر یک از آن‌ها تشکیل تشکل کارگری در محیط کار خویش را ادعا کنند و متناسب با سوخت‌وساز واحد مربوطه در جهت تحقق آن [یعنی: تشکل پایدار، مستقل (از دولت و صاحبان سرمایه) و توده‌ای] گام‌های عملی بردارند.

با وجود چنین توقع و امیدی از «کمیته پیگیری...»، لیکن هرچه بیش‌تر از عمر این نهاد می‌گذشت، کنش‌ها و سازوکارهایش به‌مثابه‌ی دوران نهفته‌ی بارداری و باروری- این بیم را القا می‌کرد که احتمالاً در همان چرخه‌ی صرفاً سیاست‌گرایانه و رقابت‌انگیزی گرفتار شده است که به‌لحاظ زایش تشکل کارگری (همانند کمیته‌ی هماهنگی و غیره) سترون خواهد بود؛ و سازمان‌یابی کارگری را - عمده‌تاً - در عرصه‌ی کاغذ و اطلاعیه‌های خبری- حمایتی پیگیری و هماهنگی می‌کند. اما وقایع و رویدادها نشان داد که «کمیته پیگیری...» از پس جذب و دفع‌های مداوم، رقابت با دیگر نهادهای مدعی ایجاد تشکل، گفتگوهای اغلب پنهان، و هم‌چنین گنج‌سری‌های آشکاراش - واقعاً موجودی را در رحم خویش می‌پروراند و می‌بایست منتظر زایش آن بود!

این موجود نهفته و پرورش یافته در رحم «کمیته پیگیری...» سرانجام- با اطلاعیه مورخ ۸۶/۲/۱۰ (تحت عنوان «تصمیم شتابزده») تولد یافت؛ و هستی مبارزات کارگری ایران را به‌زیور سازمان‌یابنده و سازمان‌دهنده‌ی خویش آراست؟! آری، این بار نیز - گرچه در بُعدی فوق‌العاده مضحک‌تر- بازهم کوه ادعای‌های حقیقت‌جویانه و سازمان‌گرانه در تناقض با ماهیت خرده‌بورژوازی حیثیت‌طلبی سیاسی بازهم موش زایدید. این اطلاعیه نمونه‌ی بارز شلختگی خرده‌بورژوازی در عرصه‌ی موضع‌گیری‌های مربوط به سازمان‌یابی کارگری، برهم کنش‌های حیثیت‌طلبانه‌ی سیاسی، چرخش‌های ناشی از رقابت و چشم و هم‌چشمی‌های گروه‌گرایانه است.

دوستان «کمیته پیگیری...» می‌فرمایند: «نامه سرگشاده مورد اشاره بدون اطلاع و تبادل نظر با کمیته پیگیری ... تهیه و در آفرین لفظات فواستار امضای کمیته پیگیری شده اند و این در حالی بوده که اعضای شورای نمایندگان کمیته پیگیری جهت تدارک مراسم اول ماه می درگیر بودند که امکان تشکیل جلسه، بحث و بررسی پیشنهاد فوق را جهت تصمیم‌گیری نداشتند. البته چند تن از نمایندگان کمیته پیگیری شتابزده تصمیم به امضای نامه سرگشاده گرفتند و اکنون فور نیز به این اشتباه واقف شده اند.» در پاسخ به این مَهمل بافی‌ها باید گفت که حتی اگر «کمیته پیگیری...» در تدارک قیام اکتبر هم که بود، نمی‌بایست چنین سبکسرانه با نهادهای کارگری برخورد می‌کرد. چراکه پرنسیپ‌های برخاسته از مبارزات کارگری (که به‌هرصورت بار و پتانسیل سوسیالیستی دارند) چنین حکم می‌کنند که قبل از تأیید یا تکذیب یک موضع‌گیری سیاسی-طبقاتی به‌اندازه‌ی کافی بحث و گفتگو صورت بگیرد؛ و درصورت پذیرش موضع خاصی، به‌طور انتقادی بدان متعهد باشیم و پیامدهای آن را تا حد نقد نظری-عملی خویش بپذیریم.

بنابراین، حتی اگر فرض را بر این بگذاریم که «نامه سرگشاده تشکل‌ها و نهادهای کارگری به‌وزیر کار جمهوری اسلامی ایران» حقیقتاً برتشکل‌یابی کارگران در ایران تأثیر منفی می‌گذارد، شایسته نبود که چنین برخورد غیرطبقاتی و عامیانه‌ای با آن صورت بگیرد. برخورد طبقاتی، رفیقانه، کارگری و سوسیالیستی چنین حکم می‌کرد که قبل از هرچیز مضمون نامه و خواست‌های ارائه شده مورد تحلیل قرار می‌گرفت تا این امکان فراهم می‌شد که مخاطب آن نیز مورد نقد و بررسی قرار بگیرد. اما دوستان «کمیته پیگیری...» سرخ‌تر از خون جاری در زندگی و مبارزات کارگران در ایران، فقط به این جمله‌ی عامیانه بسنده کردند که: «حق‌گرفتنی است و نه دادن!»؟

گرچه اساساً «گرفتن» بدون «دادن» فاقد معنی است؛ و اصولاً دیالکتیک حق [۲] بسیار فراتر از «گرفتن» و «دادن» است؛ اما این چنین احکامی (مانند: «حق‌گرفتنی است و نه دادن») در مقابله با کارگران شرکت واحد که مبارزه کردند و متشکل شدند و دست به‌اعتصاب زدند و سرانجام بخشی از حق خود را گرفتند، فقط نشانه‌ی شلختگی است؛ و این چنین القا می‌کند که رفقای «کمیته پیگیری...» از پاپ هم کاتولیک‌تر شده‌اند. چنین شیوه‌ها و تصمیمات «شتاب‌زده» ای نه تنها به‌تشکل توده‌ای و مستقل و پایدار در محیط کار راه نمی‌برد و مانعی را از پیش دست و ذهن کارگران بر نمی‌دارد؛ بلکه متأسفانه مانع تازه‌ای را بر موانع قبلی نیز می‌افزاید.

«کمیته پیگیری...» در توجیه شلختگی خویش (که حقیقت‌جویی در راه کارهای مبارزه‌ی طبقاتی را کنار می‌گذارد) می‌نویسد: «ما اعتقاد داریم بر اساس تجربیاتی که در مبارزه با کارفرمایان در محیط‌های کاری داشته ایم "حق‌گرفتنی است نه دادن"، تا به این روز در هر کارخانه ای که کارگران تلاش کردند که از طریق صرفاً" در فواست، مطالبه ای را بدست بیاورند. نه تنها موفق نشدند بلکه فشار بیشتری بر آنها وارد شده است و بر عکس، هر زمانی که با اعتراض و اتحاد فواستار حق خود بودند آن را بدست آورده اند». در پاسخ به این احکام تبلیغاتی و اسکولاستیک می‌بایست از «کمیته پیگیری...» درخواست کرد که اولاً- کمی بیش‌تر از «تجرباتی که در مبارزه با کارفرمایان در محیط‌های کاری داشته‌اند» حرف بزنند تا به‌غیر از سندیکای شرکت واحد، توده‌های پراکنده و نامتشکل کارگری هم از تجربیات آن‌ها بیاموزند؛ دوماً- درباره‌ی این نیز توضیح بدهند که چگونه «در هر کارخانه ای که کارگران تلاش کردند که از طریق صرفاً" در فواست، مطالبه ای را بدست بیاورند. نه تنها موفق نشدند بلکه فشار بیشتری بر آنها وارد شده است»؛ سوماً- در مقابله با اطلاعیه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی، هیات موسس سندیکاهای کارگری و انجمن فرهنگی حمایتی کارگران کمی هم درباره‌ی شأن نزول قید «صرفاً» بگویند که این شبهه پیش نیاید که سندیکای شرکت واحد هیچ‌گونه عمل اعتراضی و سازمان‌گرانه‌ای در پیشنه‌ی خویش نداشته است.

حقیقت این است که کارگران شرکت واحد نه تنها «صرفاً» درخواست نکرده‌اند، بلکه بیشتر به‌اقدام عملی دست زده‌اند؛ و هم‌اکنون نیز در تدارک برگزاری مجمع عمومی دوم خود هستند. از طرف دیگر، نباید فراموش کرد که در شرایط

پراکندگی و عدم تشکل کارگری درخواست صرف نیز (در مقابل سکوت صرف) گام کوچکی به جلوسست؛ و احتمال گام‌های بزرگ‌تر و عملی را نیز پیش می‌نهد. چراکه ارائه‌ی درخواست به اصطلاح صرف نشان‌گر این است که دو یا چند نفر مورد قبول کارگران قرار گرفته‌اند و به آن‌ها اعتماد دارند. چنین اعتمادی نه حتماً، اما احتمالاً رشد می‌کند و گام‌های دیگری را نیز در پی خواهد داشت. چگونگی و یا شدت و ضعف چنین گام‌های احتمالی اصولاً در گرو تلاش خردمندان، رفیقانه و آموزش‌گرانه‌ی اشخاص و یا نهادهایی همانند کمیته‌های خارج از محیط کار است؛ که متأسفانه گاه در چنبره‌ی رقابت سیاسی و حیثیت‌طلبی، به جای کار سازمان‌دهنده و آموزشی و باورآفرین، به تخطئه روی می‌آورند تا به جای انتقاد و تأکید بر جنبه‌ی سلبی حق، تنها حق موجودیت خود را به اثبات برسانند.

همه‌ی کسانی که تحرکات و مبارزات شرکت واحد را طی دو سال گذشته دنبال کرده‌اند، می‌دانند که کارگران شرکت واحد بارها به مقامات قضایی و حکومتی و غیره نامه نوشته‌اند و درخواست‌هایی را مطرح کرده‌اند. اما وجود این نامه‌ها [که پاره‌ای از آن‌ها علاوه بر ارجاع به پیمان‌های بین‌المللی و منشور حقوق بشر، ارجاعاتی به قانون اساسی، قانون کار و دیگر قوانین مملکتی نیز داشته‌اند] نه تنها مانع از این نشده که به طور خردمندانه‌ای از همه‌ی امکانات واقعی و عملی استفاده کنند، بلکه عمدتاً نتیجه‌ی آموزشی و اندیشه‌برانگیز نیز داشته‌اند. در توازن قوای کنونی این شیوه‌ی توده‌های فروشندگان نیروی کار در ایران است؛ و تا زمانی که به طور گسترده در محیط‌های کار متشکل نشوند و یا به واسطه‌ی نیروی متمرکز و متشکل در صف میلیونی (مثلاً: به دلیل برگزاری روز اول ماه می) به خیابان نیایند، بروز کنش‌های متفاوت و دیگرگونه‌ای احتمال چندان زیادی ندارد.

تفاوت مضمونی «نامه سرگشاده تشکل‌ها و نهادهای کارگری به وزیر کار جمهوری اسلامی ایران» با دیگر نامه‌نگاری‌های شرکت واحد در این است که اولاً این نامه هیچ اشاره‌ای به قانون اساسی و دیگر قوانین مملکتی ندارد و وجهت حقوقی خود را تماماً از منشور جهانی حقوق بشر و پیمان‌های بین‌المللی می‌گیرد؛ دوماً با زیبایی فوق‌العاده هنرمندان‌های امر تشکل‌یابی و آزادی‌فعالین کارگری را (که می‌تواند آزادی محمود صالحی را نیز شامل باشد) در صدر قرار می‌دهد تا بر جنبه‌ی عملی تحقق خواست‌های کارگری (مثلاً: مسئله‌ی حداقل حقوق و اضافه دستمزد) تأکید داشته باشد؛ سوماً از بینش صرفاً اقتصادگرایانه فراتر می‌رود و از برابری جنسی و کرامت انسانی سخن می‌گوید؛ چهارماً مسئله‌ی تأمین زندگی کارگران بیکار را پیش می‌کشد که گامی در راستای وحدت طبقاتی است؛ پنجماً خصوصی‌سازی را در کنار قراردادهای موقت مطرح می‌کند تا یکی از برجسته‌ترین علل آن روشن شود؛ ششمماً وزیر کار را ملزم به پاسخ‌گویی به جامعه می‌داند و این بدین معنی است که مطالبات توده‌های کارگر را بیان می‌کند و توده‌ها را به طرح مطالبات خویش فرامی‌خواند. به هر روی، می‌توان چنین حدس زد که وزیر کار جمهوری اسلامی با دیدن چنین نامه‌ای (که به طور سرگشاده او را خطاب قرار داده) از خشم و استیصال قیافه‌ای همانند چغندر پیدا کرده و به احتمال زیاد با استفاده از مواد «آرام‌کننده»، اندک آرامشی یافته تا با مشاورین خویش به مشاوره بنشیند؛ که چگونه با این نامه سرگشاده مقابله کنند، چه دام‌هایی را بیافند و سرانجام چه خاکی را به سر خویش بپاشند.

برخلاف واکنش و تصمیم شتاب‌زده‌ی «کمیته پیگیری...»، تا این‌جا می‌توان چنین نتیجه گرفت که «نامه سرگشاده تشکل‌ها و نهادهای کارگری به وزیر کار جمهوری اسلامی ایران» منهای مخاطب‌اش، به لحاظ مضمونی حرکتی به پیش بوده و در زمینه‌ی طرح مطالبات کارگری، مقابله با پراکندگی و وحدت طبقاتی فروشندگان نیروی کار گام مثبتی برداشته است. اما چرا خطاب به وزیر کار جمهوری اسلامی؟

خطابیه سندیکای شرکت واحد به وزیر کار و طرح این مسئله که وزیر می‌بایست نتیجه‌ی رسیدگی‌هایش را به جامعه اعلام نماید؛ ضمن این جنبه مثبت که بیان مطالبات کارگری را از حالت عصیان‌گرانه (که سرکوب فوق‌العاده شدیدی را

در پی خواهد داشت) درمی‌آورد، و این مطالبات را فورموله کرده و آرایه حقوقی و قانونی به آن‌ها می‌بخشد؛ اما به‌طور آشکاری وزیر، وزارتخانه، دولت و صاحبان سرمایه را مسؤل بُروز این نابسامانی‌های روبه‌افزایس نیز معرفی می‌کند. آری! اگر فروشندگان نیروی کار در ایران به‌مثابه‌ی یک طبقه- علاوه بر تشکل توده‌ای در محیط‌های کار، در نهادهای سراسری نیز متشکل بودند و امکان نشر و خبررسانی و ترویج داشتند (یعنی: اساساً در شرایط دیگری قرار داشتیم)، طرح مطالبات کارگری از طرف سندیکای شرکت واحد در نامه‌ی سرگشاده به‌وزیرکار دهن کجی به‌نهادهای و امکانات کارگری و طبقاتی بود؛ اما در شرایطی که کارگران ایران با افت و خیزها و نوسانات مکرر- در پراکندگی و عدم تشکل زندگی و مبارزه می‌کنند، چنین خطاییها و نامه‌هایی حاکی از یک کشف خردمندانه و سازمان‌گراانه است که می‌بایست (همانند سندیکای شرکت واحد) در صدد تکامل آن بود تا موقعیت نفی همه‌جانبه و اساسی‌اش در گسترش تشکل‌های توده‌ای در محیط‌کار فراهم‌تر شود.

با وجود همه‌ی این‌ها، باید توجه داشت که «نامه سرگشاده» فقط هنگامی تأثیر مثبت دارد که از طرف نیرویی شناخته شده، معتبر، ریشه‌دار و دارای پتانسیل اجرایی- عملی (همانند سندیکای شرکت واحد) ارائه شود؛ وگرنه به «عریضه نویسی» متضرعانه و خوارکننده‌ای استحاله می‌یابد که به‌غیر از جنبه‌ی تکدی‌گونه و تحقیرآمیز آن - به‌عامل فرافکنی و بازدارندگی درجهت تشکل‌یابی کارگری و طبقاتی (در محیط‌کار یا خارج از آن) نیز تبدیل می‌گردد. بنابراین، نامه‌ی سرگشاده تنها هنگامی معنی دارد و مثبت واقع می‌شود که به‌مثابه‌ی یک حلقه‌ی زنجیر در پیوستار کنش‌ها و برهم‌کنش‌های عملی سازمان یافته باشد.

به‌هرروی، هنگامی که سندیکای شرکت واحد (به‌همراه دیگر نهادهای امضاءکننده‌ی «نامه‌ی سرگشاده») به‌وزیر کار جمهوری اسلامی نامه‌ی سرگشاده می‌نویسند و مطالباتی را مطرح می‌کنند، قطعاً نسبت به‌توان و اعتبار و امکانات عملی خویش آگاه هستند؛ و از واکنش‌ها و چگونگی برخورد با این واکنش‌ها نیز برآوردی دارند. بدین ترتیب، می‌بایست تأکید کرد که نامه‌ی سرگشاده نوشتن، شرایط و زمانه و توازن قوای خاصی را می‌طلبد که اولاً- همیشه فراهم نیست؛ و دوماً- هر نهاد و گروهی برای همیشه توان مقابله با عکس‌العمل‌های احتمالی آن را نیز ندارد. پس، نمی‌توان برای نامه‌نگاری و نامه‌ی سرگشاده نوشتن جنبه‌ی ساختاری قایل شد و به‌عنوان یک روش عمومی و همیشگی از آن استفاده کرد. چنین اقداماتی خردمندی، نیرو و دریافتی را می‌طلبد که با گذر از «حیثیت» شخصی و گروهی، به‌نحوی روی آور «حقیقت» طبقاتی و تاریخی باشد. دانسته است که خاستگاه این حقیقت‌جویی اساساً- رابطه‌ی مستقیم، رفیقانه، آموزشی، مبارزاتی و سازمان‌گراانه با کارگران است. بنابراین، بدون چنین روابط و دست‌مایه‌های عملی آن هرگونه نامه‌نگاری (اعم از سرگشاده و غیره) همانند اشک کباب موجب طغیان آتش خواهد بود.

مبارزه‌ی طبقاتی و تشکل‌یابی کارگری (خصوصاً در شرایط امروز ایران) تابع هیچ حکم و اخلاق و نهادی به‌جز آزمون‌ها، خطاها و راه‌کارهای برخاسته از عمل مستقیم خویش- نیست. بنابراین، نمی‌توان و نایستی گام‌های امروز را به‌سیاق آنچه که دیروز و در دیگر نقاط جهان درست و نتیجه‌بخش بوده، به‌سنجش کشید؛ و گذشته را برحال حاکم گردانید. مبارزه‌ی کارگری و به‌طریق اولی سازمان‌یابی طبقاتی و سوسیالیستی کارگران ضمن این که گذشته را مد نظر دارد، به‌گام‌های عملی اکنون خویش می‌اندیشد تا طرحی برای عمل فردای خویش داشته باشد.

از طرف دیگر، نباید فراموش کرد که سازمان‌یابی تشکل‌های توده‌ای متشکل در محیط‌کار اساساً- ویژگی‌ها و راه‌کارهایی دارد که به‌هیچ‌وجه با ایجاد تیم‌های چریکی و هسته‌های سرخ و محافل سیاسی هم‌گون و هم‌سان نیست. این پراتیک سترگ (یعنی: سازمان‌یابی تشکل‌های توده‌ای در محیط کار)، خصوصاً در شرایط حاکمیت جنایت‌کارانه‌ی جمهوری اسلامی و زیرپای انواع بحران‌آفرینی‌ها داخلی و بین‌المللی، ظرافت‌هایی دارد که هنوز با صفت «چپ» و «راست»

هم‌خوانی ندارد. از جمله ابزارهای تصنیف و اجرای این باله‌ی هنرمندانه و طبقاتی (یعنی: سازمان‌یابی تشکلی‌های توده‌ای در محیط کار) تلفیق و ترکیب کار قانونی و فراقانونی، مخفی و نیمه مخفی و علنی، داخلی و بین‌المللی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، درون طبقه‌ای و برون طبقه‌ای، آموزشی و ترویجی و تهییجی، و سرانجام خانوادگی و صنفی و طبقاتی است. فراموش نکنیم که هنوز فروشندگان نیروی کار در ایران به‌مثابه‌ی یک طبقه و در درون خویش متشکل نشده‌اند و وحدت آن‌ها عمده‌تاً از اشتراک‌شان در تضاد با سرمایه ریشه می‌گیرد؛ که در مقابله با دولت و صاحبان سرمایه کارآیی چندانی نیز ندارد. این توده‌ی عظیم، در تلاطم و نامتشکل را به‌سیاق تعدادی محفل چند نفره (که حداکثر ۱۰۰ نفر فعال مستمر از آن بیرون می‌آید) به «چپ» و «راست» تقسیم کردن، علاوه بر توهم پراکنی، بی‌انصافی نیز هست. بنابراین، به‌جای این‌که به‌طور یک‌جانبه معلم باشیم و فعالین عملی مبارزات کارگری را زیر ذره‌بین اعتقادات درست یا غلط خویش تشریح کنیم و گاه از حرکت بازماندیم، بهتر است که از کارگران شرکت واحد بیاموزیم و هر جا هم که متوجه نشدیم، همانند یاران هم‌راه از آن‌ها سؤال کنیم که چرا چنین و چرا چنان؟

فروشندگان نیروی کار (در پیوستار طبقاتی-تاریخی خویش)، به‌سان بازی‌گران کشف نور و حقیقت و تشکل، خطا بسیار می‌کنند؛ اما زیر هر گام و لغزش خطاآلوده‌ای تخمه‌ی آزمون تازه‌ای را نیز می‌کارند، که گام‌هایشان را پیوستار می‌بخشد و فرامی‌رویند. از این پیوستار فرارونده بیاموزیم تا زمینه‌ی تبادل اندیشه و عمل پوی‌تر فراهم‌تر شود؛ و نقد رفیقانه به‌ضرب‌آهنگ زندگی تکامل یابد.

درک این مسئله خردمندی چندانی نمی‌خواهد؛ مخاطب اصلی «نامه سرگشاده تشکل‌ها و نهادهای کارگری به‌وزیر کار جمهوری اسلامی ایران» -یا پیشتازی سندیکای شرکت واحد در گامی به‌جلو- فعالین مبارزات کارگری، معلمان و بخشی از دانشجویان و فعالین جنبش برابری طلبانه زنان هستند. مسئله این است که در ایران امکان چندانی وجود ندارد که بتوان گستره‌ی وسیعی از کارگران و دیگر نیروها را مورد خطاب قرار داد؛ اما نامه به‌وزیر کار (حتی بدون این‌که توطئه و نقشه‌ای در پیش باشد) در تکثیر دست به‌دست در هزاران نسخه و تبدیل مضمون آن به‌گفتگوی عمومی فعالین مبارزات اجتماعی زمینه‌ای فراهم می‌آورد که بر بستر آن برگزاری مجمع عمومی دوم سندیکای شرکت واحد فراهم‌تر می‌شود.

به‌هرروی، دوستان «کمیته پیگیری...» می‌بایست توجه داشته باشند که متأسفانه -هنوز از جنس و نوع سندیکای شرکت واحد نیستند؛ و طبیعتاً نگرانی‌های خاص این تنها نهاد توده‌ای و متشکل در محیط کار را هم ندارد. از طرف دیگر، می‌بایست به‌این واقعیت نیز توجه داشت که در مراسم اول ماه می امسال (با همه‌ی پیشرفت‌های کمی و کیفی‌اش) -اما- کارگران در «صف میلیونی» شرکت نداشتند؛ و استفاده از عبارات‌های زیبا -اما- غیرواقعی و غلوآمیز می‌تواند به‌عامل تحریک‌کننده و احتمالاً خطرناکی تبدیل شود. به‌هرصورت ممکن، خوش‌بینانه‌ترین برآوردها، با احتساب دعوت خانه‌کارگر در ورزشگاه امجدیه، گردهم‌آیی‌ها در شهرهای کردستان و هم‌چنین نشست‌های محفلی در همه‌ی شهرهای ایران (که نسبت به‌سال‌های قبل از گستردگی و تراکم خاصی نیز برخوردار بودند)، به‌سختی اطراف رقم ۵۰ هزار نفر می‌گردند. گذشته از این، شعار «وزیر بی‌لیاقت برو گورتو گم کن» نیز چه‌بسا با انگولک خانه‌کارگر شکل گرفته باشد که زیر فشار جناحی وزیر کار قرار گرفته است؛ چراکه همه‌ی وزرای کار، در همه‌ی کشورهای جهان امروز و با هرپیشینه‌ی احتمالی که داشته باشند - وزیر سرمایه هستند و حکم وزارت‌شان ممه‌ور به‌مهر سرکوب مبارزات و جنبش کارگری است.

گرچه اطلاعیه تصمیم‌شتاب‌زده از طرف رفقای «کمیته پیگیری...» عمل زیبایی نبود و متأسفانه نشان‌گر گونه‌ای از شلختگی و حیثیت‌طلبی سیاسی است؛ اما هرخطایی مشروط به‌بررسی معقولانه و علمی آن -زمینه‌ی رفع خویش را در گام بعدی و زایشی دوباره فراهم می‌کند. به‌هرروی، آن شخص و گروهی که «امکان» را می‌شناسد و «ضرورت» را به‌واسطه‌ی

پراتیک طبقاتی درمی‌یابد و خویشتن را به‌طور آگاهانه پیکر می‌تراشد، در راستای وحدت هستی بی‌کرانه (که در مادیتِ جاودانه‌ی زایش معنی دارد) گام برخواهد داشت؛ و در جاودانگی هستی و زایش، براننده‌ی جاودانگی است. درکِ عملی و انقلابی تضاد کار و سرمایه به‌اندیشه و گام‌هایی مشروط است که توده‌های کارگر را به یک طبقه‌ی خودآگاه و سوسیالیست فرابرویانند. گستره‌ی تاریخی این فرارویی (در وحدت و تشکل)، سازمان‌یابی طبقه‌ی متشکل در دولت است، که تشکل در محیط کار یکی از آغازگاه‌های آن است.

پانویس‌ها:

[۱] گرچه «دورن» و «بیرون» رابطه‌ای جدایی‌ناپذیر با یکدیگر دارند و عام‌ترین مفهوم را از «دوگانه‌ی واحد» می‌سازند، اما در این جا قصد از عوامل بیرونی، اشاره به عواملی مانند سرکوب سیاسی-اجتماعی، افزایش روزافزون بیکاری، کاهش واقعی دستمزدها، گسترش انواع قراردادهای موقت و غیره است که به‌مثابه‌ی مکانیزم‌های کُندکننده و یا تخریب‌گر برتوده‌ی کارگران اعمال می‌شود.

[۲] درباره‌ی دیالکتیک حق به‌طور اشاره‌وار تلگرافی می‌توان گفت که در جامعه‌ی سرمایه‌داری دو گونه حق وجود دارد: یکی حق انتقادی، ضروری، سلبی و انقلابی که برآیند طبقاتی-اجتماعی-تاریخی طبقه کارگر است؛ و دیگری حق حُکمی، موجود، تثبیت‌گر و ضدانقلابی که برآیند طبقاتی-اجتماعی-تاریخی طبقه‌ی سرمایه‌دار و نظام سرمایه‌داری است. به‌هرروی، هرگاه که صحبت از «گرفتن حق» در میان است، از آنجا که هنوز مسئله‌ی اساسی نفی و سلب در میان نیست؛ از این رو، از حقی حکایت می‌کند که ناگزیر موجود و حُکمی است. بنابراین، چنین حقی هم «دادنی» و هم «گرفتنی» است؛ و چگونگی و میزان «دادن» و «گرفتن» چنین حقی در امر مبارزه‌ی کارگری به‌توازن قوای سیاسی-طبقاتی دو طبقه عمده‌ی کارگر و سرمایه‌دار برمی‌گردد. طبیعی است که گسترش تشکلِ توده‌ای، پایدار و مستقل در محیط کار (یعنی: همان تلاشی که سندیکای واحد چهره‌نمای آن است) توازن قوا را به‌سوی طبقه کارگر برمی‌گرداند که حق -بیش‌تر- «گرفتنی» باشد تا «دادنی».